

دکتر دونالد فاوئر، پیشینه‌های عهد عتیق درس دهم، ادبیات دوره بابل

دان فاوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر دان فاوئر هستم در تدریسش در مورد پیشینه‌های عهد عتیق. این جلسه دهم، ادبیات دوره بابل است.

همانطور که در سخنرانی بعدی صحبت می‌کنیم، در پایان به شما اشاره کردم که اکنون تمرکز ما از پادشاهی به مطالعه ادبیات دوره بابل قدیم تغییر کرده است.

چیزی که من سعی دارم انجام دهم این است که این نکته را برای شما روشن کنم که این دوره، دوره بابلی قدیم، که تقریباً از ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ قبل از میلاد امتداد داشت، به نظر من عصر طلایی ارتباط بین کتاب مقدس عبری و دنیای آن است. ما قصد داریم به مجموعه‌ای از مکان‌هایی که لوح‌ها در آنها پیدا شده‌اند، نگاهی بیندازیم. همانطور که در یادداشت‌های کلاسی ما می‌بینید، اولین مکان، مکانی به نام ماری است.

دومی «انوما الیش» نام دارد، روایت آفرینش، که واقعاً قرار نیست به آن بپردازیم. سومی حماسه گیلگمش است و به همین ترتیب. بنابراین ما به این روایت‌های ادبی مختلف از دوره بابلی قدیم نگاه می‌کنیم.

خب، این جایی است که ما می‌خواهیم برویم. اولین چیزی که واقعاً بررسی خواهیم کرد، مواد ماری است. همینطور که به این یکی نگاه می‌کنیم، اجازه دهید به شما نشان دهم که ماری در چه مرحله‌ای است.

این نقشه قدیمی ما از هیکسوس‌ها است، اما اگر به سمت راست نگاه کنید، می‌توانید ماری را در بین‌النهرین علیا ببینید. این شهر در کنار رودخانه فرات قرار دارد و من به شما گفتم که در دوره بابل قدیم و قبل از آن، شهری بندری با اهمیت بوده است. بنابراین، اینجا جایی است که یک لوح بزرگ کشف شد.

حدود ۲۰،۰۰۰ لوح، و من معتقدم که اکنون بیشتر از این تعداد است، در کاخ سلطنتی ماری پیدا شد. کاخ ماری بزرگترین کاخ از دوره بابل قدیم است. این کاخ بیش از ۳۰۰ حیاط و اتاق داشت که حدود دو و نیم هکتار را پوشش می‌داد.

ساختمانی به مساحت دو و نیم هکتار، ساختمان نسبتاً بزرگی است. برخی از نقاشی‌های دیواری اصلی هنوز پابرجا هستند و به دلیل نمایش زندگی سلطنتی و هنر آموری‌ها بسیار ارزشمندند. هر بار که به این مکان می‌روم، با وجود اینکه سال‌هاست این کار را انجام می‌دهم، همیشه مکث می‌کنم تا به خودم یادآوری کنم که چقدر شگفت‌انگیز است.

صحنه‌های هنری ۳۶۰۰ سال، نزدیک به چهار هزاره، پابرجا مانده‌اند. ما هنوز صحنه‌های هنری داریم. من نمی‌توانم رنگی را روی پله‌های خانه‌ام نصب کنم که بیشتر از چند سال دوام بیاورد.

بنابراین، این چیزی در مورد فناوری مدرن می‌گوید. بنابراین، خود حروف نمایانگر بزرگترین یافته از دوره بابل قدیم هستند. بنابراین، با توجه به اینکه این دوره زمانی مربوط به پدران مقدس است، از سال ۱۸۰۰ تا دوره زمانی اسحاق و یعقوب و به میزان کمتری، شاید یوسف خواهد بود، ۱۶۰۰.

، بنابراین، این یک دوره زمانی واقعاً مهم است. آنها موضوعات متنوعی را پوشش می‌دهند، اما به طور خاص همانطور که به ما گفته شده، مطالعه نبوت مهم است. در مورد چگونگی ارتباط اطلاعات انواع مختلف چهره‌های نبوی در ماری با پیامبران عهد عتیق اختلاف نظر وجود دارد، اما مقایسه‌ها جالب هستند.

برخی استدلال کرده‌اند که چون مأموران مذهبی در ماری اهل وجد و سرور بودند، پس پیامبران عبری نیز چنین بودند. حال، من این را فقط به شما می‌گویم زیرا اگر این موضوع را در دانشگاه مطالعه کنید، این موضوع به عنوان یک حقیقت به شما گفته خواهد شد، گویی که واقعیت دارد. مأموران در ماری ممکن است اهل وجد و سرور بوده باشند، اما پیامبر نامیدن آنها اغراق‌آمیز است.

بنابراین، من با این مفهوم مخالفم. من با این مفهوم که ایده اصلی نبوت بنی اسرائیل وجد و سرخوشی بوده است، و با این ایده که این مأموران مذهبی در ماری پیامبر بوده‌اند، مخالفم. اما یادتان هست که در اوایل کلاسمان در مورد مقاله ساموئل سندمل در مورد پاراللومانی با شما صحبت کردم؟ خب، قرار است چند نمونه از آن را ببینیم، و این چیزی است که اینجا داریم.

من به طور خاص از شباهت‌های بین جهان باستان خاور نزدیک و کتاب مقدس نگران نیستم. نمی‌توانم تصور کنم که هیچ شباهتی وجود نداشته باشد. خداوند وحی خود را در دنیای آنها نازل کرده است.

از آنجا که او مهربان است، با آنها مطابق شرایط خودشان صحبت کرد. این یک نکته مهم الهیاتی است. چیزهایی وجود دارد که اگر خدا با آنها مطابق شرایطی که من و شما امروز می‌دانیم صحبت می‌کرد، فکر می‌کنم می‌توانیم فرض کنیم که خدا با آنها چیزها، کلمات، ایده‌ها و احکام متفاوتی نسبت به آنچه امروز انجام می‌دهد، صحبت می‌کرد.

اما از آنجا که او در آن زمان با آنها در دنیای خودشان صحبت می‌کرد، با لطف و مهربانی به زبان خودشان با آنها صحبت می‌کرد. بنابراین من از بسیاری از شباهت‌ها ناراحت نیستم زیرا انتظار دارم که این شباهت‌ها درست باشند. چیزی که من در کلاسم پیشنهاد می‌کنم این است که ما باید آماده باشیم تا هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را توضیح دهیم.

ما باید بتوانیم هر دو را توضیح دهیم. چیزی که من در ماری می‌بینم این است که ما شباهت‌ها و تفاوت‌هایی داریم. بنابراین، من این سوال را مطرح می‌کنم که آیا مفهوم اصلی پیامبران عبری، وجد و سرور بوده است یا خیر.

خب، وجد و شعف به حرفه و شغله. من به حرفه دارم. اسمش مطالعات عهد عتیق هست.

و خلسه کلمه‌ای است که به آن حرفه تعلق دارد. از بین همه چیز، این کلمه از دو کلمه یونانی گرفته شده (بیرون آمدن) out (ایستادن) (از آن گرفته شده و حرف اضافه یونانی to stand است. کلمه یونانی که کلمه از آن گرفته شده است.

گرفته شده است. و از نظر ریشه‌شناسی، به معنای ecstasis و بنابراین، کلمه اکستازی از کلمه یونانی بیرون از خود ایستادن است. به عبارت دیگر، به نوعی خارج از ذهن بودن.

حالا، یادتان هست وقتی دنیای باستانی را کشیدم، و دنیای آنها آنجاست، و دنیای ما اینجا. و ایده این بود که ارتباطی ایجاد کنیم که بتواند دو دنیا را متحد کند. حالا، در تفکر آنها، چیزی که آنها فکر می‌کردند این بود که فردی که در حالت خلسه است، فردی است که از این دنیا بیرون آورده شده و به نوعی به دنیای خدایان آورده شده است.

خود پولس در قرن‌تین به ما می‌گوید که به آسمان سوم برده شده است. به ما گفته شده که این حالت خلسه بوده، یعنی یک تجربه خروج از بدن. و بنابراین، هدف مأموران مذهبی در ماری این بود که... آنها می‌خواستند پادشاه فکر کند که آنها یک تجربه خروج از بدن داشته‌اند، زیرا پادشاه می‌خواست از آنها پاسخ‌های مشخصی برای سؤالاتی که داشت، بداند.

یا پیشگویی‌های پیش از نبردها نامیده می‌شوند. پادشاه می‌خواست از این مأموران مذهبی OBB رایج‌ترین آنها بداند که آیا اگر به نبرد برود، خدایان او را برکت خواهند داد یا خیر. بنابراین، پادشاه نزد این مأموران مذهبی می‌رفت و از آنها می‌پرسید که آیا باید به نبرد بروم؟ از لحاظ تئوری، روشی که قرار بود کار کند این بود که مأمور مذهبی به بهشت برده می‌شد و سپس خدایان به آن مأمور وحی می‌کردند که آیا پادشاه باید به نبرد برود یا خیر.

وجد و سرخوشی همین باشد، پس شاید مأموران ماری هم وجد و سرخوشی داشته‌اند. آنها همچنین شاید بودند زیرا اصلاً کلامی از خدایان دریافت نکرده بودند. اما با این وجود، تقریباً هر محقق، از جمله بسیاری از انجیلی‌ها، مطالب ماری را به عنوان نمونه‌ای از پیامبران عهد عتیق می‌بیند.

بسیار خب؟ در حالی که نمی‌خواهم افراطی باشم و بگویم که هیچ مفهوم خلسه‌ای در کتاب مقدس وجود ندارد، می‌خواهم بگویم که متقاعد شده‌ام که خلسه معیاری برای عملکرد پیامبران عهد عتیق نیست. حال متوجه شده‌ام که در عهد عتیق، پیامبران رؤیاهایی می‌دیدند، چیزهایی می‌دیدند و غیره. اما این معیاری نیست. که پیامبران عهد عتیق سعی در دستیابی به آن داشتند.

وقتی به پیشگویی‌های عهد عتیق نگاه می‌کنیم، چیزی که می‌بینیم این است که در اکثر موارد، یک پیام اخلاقی وجود دارد. از این مأموران در ماری خواسته شده بود که پاسخی ارائه دهند که بتوان آن را با یک کلمه پاسخ داد: آیا باید به جنگ بروم؟ آیا باید این کار را انجام دهم یا آن کار را؟ وقتی پیامبران را در عهد عتیق می‌خوانید، آنها مردان و زنانی هستند که پیامشان به قانون گره خورده است. آنها اخلاق‌دان هستند.

من فکر نمی‌کنم که آنها اصلاح‌طلب بودند، زیرا آنها چیز جدیدی خلق نمی‌کردند. آنها از بنی اسرائیل، می‌خواستند که شریعت را حفظ کنند. بنابراین، به نظر من، اینکه پیامبران عهد عتیق را خلسه‌وار بنامیم، نامتعادل است.

دوم اینکه، آنها پیامبران سلطنتی بودند، و بنابراین در آن معنا، برخی از این پیامبران، مانند اشعیا و میکاه، به ذهن‌خطور می‌کنند؛ اینها پیامبرانی بودند که به عنوان مشاور و رایزن به پادشاه خدمت می‌کردند. آنها متخصصان دربار بودند. توجه بسیار کمی برای اینکه آنها را خلسه‌وار بنامیم، وجود دارد.

بنابراین، من فکر می‌کنم وقتی به مطالب مربوط به ماری نگاه می‌کنیم، این یک مورد است که یک ایده را به صفحات کتاب مقدس تحمیل می‌کنیم، به این دلیل که برداشت ما از آن ایده در متن، مثلاً در ماری، چگونه بوده است. من فکر می‌کنم وقتی به قسمت‌هایی نگاه می‌کنیم که به عنوان قسمت‌هایی که نشان می‌دهند پیامبران در حال وجد و سرور بوده‌اند، پیشنهاد می‌شوند، متوجه می‌شویم که آنها واقعاً این کار را نمی‌کردند. بنابراین، فکر نمی‌کنم که به خودم اجازه ورود بدهم.

معمولاً در کلاسم، به متن اعداد و اول سموئیل ۱۰ و دوم پادشاهان ۳ و رفتار عجیب حزقیال نگاه می‌کنم، اما فکر می‌کنم چیزی که به شما در جمع خواهم گفت این است که در هر چهار مثال اعداد، سموئیل پادشاهان و حزقیال، چیزهایی که ما به آنها نگاه می‌کنیم، عادی نیستند، بلکه استثنا هستند. هیچ پیامبر

دیگری در عهد عتیق مانند حزقیال عمل نکرده است. وقتی به نمونه‌هایی از وقایعی که در این متون دیگر کتاب مقدس رخ داده است نگاه می‌کنیم، هر کدام چیزی است که من آن را مختص به زمینه خاص می‌نامم.

آنها هنجارمند نیستند. بنابراین، اگر همه اینها درست باشد، و واقعاً پیامبرانی در ماری وجود نداشته باشند و پیامبران عهد عتیق نیز در اصل اهل وجد و سرور نباشند، پس چرا باید بخواهیم به اسناد ماری نگاه کنیم؟ خب، پاسخ به این سوال ارزش بررسی دارد. بنابراین، من در یادداشت‌هایمان به شما اشاره کردم که یکی از جذاب‌ترین نکات لوح‌های ماری حول محور نحوه استفاده آنها از زبان عهد و پیمان می‌چرخد.

به عبارت دیگر، زبان عهد، زبانی است که معنای خاصی دارد زیرا زبانی است که با عهد مطابقت دارد. اجازه دهید با برخی از این اصطلاحات مانند پدر، پسر، برادر، عشق، نفرت و غیره و غیره توضیح دهم. در دنیای باستان، وقتی با فردی عهد می‌بستید، از زبان خاصی استفاده می‌کردید.

درست مانند زبان حقوقی امروز، زبان حقوقی زبان خاص خود را دارد. مطالعه زبان حقوقی آنقدر پیچیده است که باید سه یا چهار سال از عمرتان را صرف مطالعه هر چه سخت‌تر کنید تا بتوانید ایده‌ها و واژگان اصطلاحات حقوقی را کنترل کنید. خب، زبان عهد و پیمان در خاور نزدیک باستان نیز زمینه خاص خود را داشت.

خب، وقتی شما و هر دوی شما پیمانی بستید، من فقط یک علامت سیگلا می‌کشم، و هر دوی شما با هم برابر بودید، این جو است، و این باب است، و آنها فقط پیمانی بستند، و آنها با هم برابر هستند، پس زبان پیمانی که آنها را توصیف می‌کند برادر است. حالا، آنها واقعاً برادر نبودند. آنها برادران بیولوژیکی نبودند.

آنها خویشاوند نبودند. از آنجا که آنها پیمانی بسته بودند، اگر برابر بودند، یکدیگر را برادر می‌نامیدند. حال مثالی مانند این در کتاب مقدس می‌تواند نمونه‌ای از پیمان ویژه بین داوود و یوناتان باشد.

آنها برابر بودند، و اگر واقعاً پیمانی بسته بودند، داوود و جاناتان یکدیگر را برادر می‌دانستند. این چیزی است مرتبط با pair، PAIR، که ما آن را پیمان برابری می‌نامیم. خب؟ همانطور که می‌بینید، برابری با کلمه انگلیسی است، و بنابراین آنها یک جفت برابر بودند.

باشد؟ با این حال، اگر ما یک رابطه پیمانی مثل این داشتیم، و این شخص پایین‌تر بود، آن شخص در پیمان - پدر نامیده می‌شد، و این شخص در پیمان پسر نامیده می‌شد. این چیزی است که ما به آن بادبزنی می‌گوییم نمی‌خواهم احساس کنید که مجبورید از این اصطلاح استفاده کنید، اما این یک پیمان سیادت است. این یک روش شیک برای گفتن حاکمیت است.

بنابراین، در این نوع پیمان، این شخص برتر از این شخص بود. بنابراین، این شخص پدر نامیده می‌شد و این شخص پسر نامیده می‌شد زیرا این شخص ارباب بود. بنابراین، در زبان پیمان، پدر از نظر بیولوژیکی پدر نبود.

پسر از نظر بیولوژیکی پسر نبود. در این نوع پیمان، در واقع، آنها جفت هستند و این زیردست خواهد بود. بنابراین، این ارباب بود و این زیردست.

خب؟ خب، اتفاقی که می‌افتد این است که چون عهد و پیمان مقدس هستند، در نهایت از اصطلاحات خانوادگی برای بیان نزدیکی که باید در یک عهد و پیمان وجود می‌داشت، استفاده کردند. ما امروز این کار را نمی‌کنیم. اگر رئیس جمهور ترامپ با رئیس جمهور نتانیاهو پیمان ویژه‌ای می‌بست، آنها یکدیگر را پدر یا پسر صدا نمی‌زدند.

این کاری است که آنها در دنیای باستان انجام می‌دادند، اما ما امروز این کار را نمی‌کنیم. اما این اصطلاح پدر و پسر در سراسر صفحات کتاب مقدس وجود دارد، و ما باید وقتی اصطلاحاتی مانند پدر و پسر یا برادر را می‌بینیم، به زمینه آن زمان نگاه کنیم. ما باید به آنها نگاه کنیم تا مطمئن شویم زیرا اگر این زبان عهد است، پس راهی برای بیان نزدیکی عهد است و هیچ ارتباطی با زیست‌شناسی ندارد.

بنابراین، زبان عهد و پیمان شکل خاصی به خود می‌گیرد. نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم و از خودم نپرسم که آیا این موضوع ارتباطی با تثلیث دارد، به این معنا که خدای پدر حاکم مطلق است و خدای پسر به عنوان پسر، آنجاست تا اراده خدای حاکم را انجام دهد یا خیر. و اینکه آیا این نوع اصطلاحات با نحوه عملکرد تثلیث سازگار شده‌اند یا خیر. من در درجه اول یک متکلم نیستم، بنابراین نمی‌خواهم بگویم که دقیقاً همینطور است.

چیزی که می‌خواهم بگویم این است که برخی از پربارترین اصطلاحات در زبان عهد از ماری که در مورد آنها آموخته‌ایم، اصطلاحات ساده‌ای مانند عشق و نفرت هستند. چیزی که ما در دنیای باستان دیده‌ایم این است که عشق و نفرت اصطلاحاتی هستند که اگر در متن عهد ظاهر شوند، معانی کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرند. بنابراین، اینجاست که ماری می‌تواند به ما کمک کند تا متون مهم کتاب مقدس را به روش‌هایی که از نظر کتاب مقدس صحیح‌تر از خواندن صرف آنها هستند، با انتقال عمودی معنای این کلماتی که به خوبی می‌دانیم، درک کنیم.

بنابراین، بیایید برای روشن شدن منظورم، به یک متن مهم اشاره کنیم. تثنیه، فصل ۶، متنی که ما آن را به خوبی می‌شناسیم. در تثنیه، فصل ۶، متنی داریم که به ما می‌گوید، ما باید خداوند، خدای خود را با تمام قلب خود، با تمام جان خود، جان به معنای روح نیست، و با تمام توان خود دوست داشته باشیم.

بسیار خوب، و تقریباً همه در بافت آمریکایی مدرن این را از نظر احساسی و عاطفی تفسیر می‌کنند. تقریباً همه این را اینگونه تفسیر می‌کنند که، بنابراین، شما باید تجربه عمیق‌تری از خدا داشته باشید. شما باید او را به شیوه‌های عمیقاً احساسی دوست داشته باشید، و بنابراین عشق در این نوع اصطلاحات ترکیبی عجیب از کمیت و کیفیت است.

آه، این زبان عهد و پیمان است. ملکه ماری، ملکه‌ای به نام شیبِتو، به زبردستش، یک ژنرال، نامه نوشت و به ژنرالش گفت، اگر واقعاً مرا دوست داری، چنین و چنان خواهی کرد. خب، این یک لفاظی سلطنتی نیست.

این موردی است که ملکه ماری می‌گوید، تو زبردست من هستی، و اگر واقعاً وفادار یا مطیع باشی، چنین و چنان خواهی کرد. حال، معنای این در تثنیه ۶ این است که عشق واقعاً به معنای عشق نیست. معنای آن این است که تو باید کاملاً وفادارانه رفتار کنی.

کاملاً یعنی با تمام قلب، با تمام وجود، با تمام بدن و با تمام قدرت. به عبارت دیگر، آنچه خدا هنگام تفکر در مورد شریعت می‌گوید، به نظر من اگر فقط با دقت گوش دهیم و آن را جذب کنیم، برای ما بسیار مفید خواهد بود. در تثنیه، ده بار خدا این را به اسرائیل می‌گوید.

ده بار، خداوند، خدای خود را دوست بدار. چیزی که او به آنها می‌گوید این است که باید با تمام وجودتان به عهد خود وفا کنید. شما به من می‌گویید، اما این می‌گوید عشق.

بسیار خوب، اما به یاد داشته باشید که عشق در متن عهد لزوماً به معنای عشق در متن‌های دیگر نیست. وقتی متن می‌گوید که یعقوب راحیل را دوست داشت، احتمالاً منظور عشق به شیوه‌ای است که ما از این

اصطلاح استفاده می‌کنیم. اما وقتی متن می‌گوید، خداوند خدای خود را دوست بدار، و این در کتابی مانند تثنیه آمده است، و تثنیه کتابی است که در آن عهد با نسل دوم دوباره تأیید یا برقرار می‌شود، آنچه موسی در واقع می‌گوید این نیست که شما خداوند خدای خود را با کاوش در عمیق‌ترین بخش‌های احساسی وجود خود دوست بدارید، بلکه آنچه او واقعاً می‌گوید این است که شما خود را به طور کامل و تمام به عهد متعهد کنید به گونه‌ای که هیچ جنبه‌ای از تمایل شما برای اطاعت غایب نباشد.

باشه؟ بذار ببینم می‌تونم توضیح بدم. این جمله‌ای از آشوربانیپال، آخرین پادشاه بزرگ امپراتوری آشور هست. گوش کن آشوربانیپال در پیمانی با پسرش اسرحدون چی گفته.

آیا این آشنا به نظر می‌رسد؟ اگر آشوربانیپال، پادشاه آشور را مانند زندگی خود دوست ندارید، اگر پسران، نوه‌ها، فرزندان و نوادگان خود را که در آینده در این عهد زندگی خواهند کرد، چنین و چنان و چنان و چنان راهنمایی نمی‌کنید، بگذارید این کلام برای شما قابل قبول و خوب باشد. پادشاه دیگری، ارباب دیگری را بر خود مسلط نکنید. بسیار خب؟ در آن عهدنامه‌ای که توسط اسرحدون ثبت شده است، به آنچه در تثنیه آمده است توجه کنید.

عاشق آشوربانیپال، پادشاه، باشید. در کتاب مقدس، این عشق به خدا است. به پسران و نوه‌هایتان بیاموزید.

تثنیه ۶:۶ دقیقاً همان چیزی است که تثنیه در مورد «تو باید پسران و نوه‌هایت را تعلیم دهی» می‌گوید. این زبان عهد است. و بنابراین، منظور این است که همه ما می‌توانیم از فرهنگ خود بهره‌مند شویم، حداقل در تثنیه ۶ و نه قسمت دیگر در تثنیه، خدا لزوماً از آنها نمی‌خواهد که به عمیق‌ترین بخش سرچشمه عاطفی خود برسند و خدا را به شیوه‌های عاطفی قدرتمند دوست داشته باشند.

آنچه خدا در تثنیه می‌گوید این است که به هر آنچه به تو گفته‌ام کاملاً وفادار باش. این دقیقاً همان چیزی است که به عهد جدید اشاره دارد، اینطور نیست؟ زیرا در عهد جدید، وقتی یهودیان از عیسی پرسیدند بزرگترین حکم چیست؟ عیسی چه گفت؟ خب، خداوند خدای خود را با تمام قلب و با تمام روح خود دوست داشته باش. و حکم دوم درست مانند حکم اول است.

همسایه‌ات را مثل خودت دوست داشته باش. باشه؟ فکر نمی‌کنم در عهد جدید، در متی، فکر نمی‌کنم عیسی گفته باشد که باید خدا را با تمام وجود درونی که شخصیت شما را می‌سازد دوست داشته باشید. عیسی تثنیه را بهتر از من می‌دانست.

و در تثنیه، مضمون این است که شما کاملاً به عهد خود وفادار خواهید بود. خود را کاملاً به عهد خود متعهد کنید. و این بدان معناست که ثانیاً، وقتی همسایه خود را مانند خود دوست دارید، منظور او این است که هر قانونی که موسی در مورد نحوه رفتار با قوم اسرائیل، شرکای عهد خود، داده است، باید به طور مساوی رعایت شود.

پس چیزی که او در موردش صحبت می‌کند، عمل وفادارانه به شریعتی است که خدا داده است. حفظ آن به هر قیمتی. من اینجا ایستاده‌ام و کمی احساس ناکافی بودن برای وظیفه‌ای که پیش رویم است می‌کنم. وظیفه‌ای که بسیار بزرگ است.

ما در فرهنگی زندگی می‌کنیم که احساسات را بالاتر از همه چیز قرار می‌دهد. به معنای واقعی کلمه، وقتی زوجی از هم جدا می‌شوند و ازدواجشان از هم می‌پاشد، من این را به من می‌گویند، به من نگاه می‌کنند و طوری که انگار این بحث را تمام می‌کند، می‌گویند: چرا داری طلاق می‌گیری؟ چون دیگر او را دوست ندارم.

منظورشان این است که من دیگر برای این زن احساس شوهر بودن نمی‌کنم. من او را دوست ندارم. در کتاب مقدس می‌بینیم که کلمه عشق به این شکل استفاده نمی‌شود.

در آنجا، وقتی خدا می‌گوید، خدا را دوست بدارید و یکدیگر را دوست بدارید، منظورشان این است که با ایمان عمل کنید. می‌بینید که چگونه این موضوع طرز فکر ما را به طور اساسی تغییر می‌دهد؟ ما فکر می‌کنیم که وفاداری از یک احساس ناشی می‌شود. در تصویر کتاب مقدس، وفاداری از عهد و پیمان سرچشمه می‌گیرد.

من و همسرم از بسیاری جهات خدمت قابل توجهی داشته‌ایم. فکر نمی‌کنم هیچ خدمتی بزرگتر از خدمت ما به زوجها باشد. ما پیوندهای زناشویی داشته‌ایم و اکنون در حال شمارش آنها هستیم.

این رقم از ۳۵۰ گذشته است. ما به سمت رقمی حرکت می‌کنیم که احتمالاً در حدود ۴۰۰ ازدواج نهایی خواهد شد. در هر یک از این ازدواج‌ها، من به زوج‌هایم یاد می‌دهم که وقتی ازدواج می‌کنید، در حال پیمان بستن هستید.

این عهدی است که باید به آن وفادار باشی. به آن باید گوش کنی، جدا از احساسات. نه به خاطر احساسات.

حالا، من نمی‌گویم که ما احساسات نداریم. در واقع، من و پگ، فردا، بیست و هشتم ژوئن، چهل و هشتمین سالگرد ازدواجمان را جشن خواهیم گرفت. من نسبت به همسرم احساسی دارم که هیچ زن دیگری روی زمین ندارد.

اما این دلیل ازدواج من به مدت ۴۸ سال نیست. من ۴۸ سال است که ازدواج کرده‌ام چون به عهدم وفادار بوده‌ام. بنابراین، کاری که ماری به ما کمک می‌کند این است که کل مفهوم عشق را در جاهای کلیدی عهد عتیق دوباره بررسی و در مورد آن تجدید نظر کنیم.

قبل از اینکه این مفهوم ماری و آنچه به ما می‌آموزد را تمام کنم، به یکی دیگر از این موارد خواهم پرداخت. و. آن کلمه نفرت است. دانش‌آموزانم همیشه این را در مورد بخشی از کتاب ملاکی از من می‌پرسند.

و در کتاب ملاکی، متنی که در آیه ۳۰ از کتاب ملاکی ۱ آمده است، می‌گوید که ملاکی آخرین کتاب عهد عتیق نیست. آخرین کتاب عهد عتیق، دوم تواریخ است. ملاکی آخرین کتاب از مجموعه کتاب‌های مقدسی است که ما از آنها پیروی می‌کنیم.

و در ملاکی ۱، متن این را به ما می‌گوید. خب، بیا آیه ۱ را بخوانیم. وحی کلام خداوند به اسرائیل از طریق ملاکی. متوجه می‌شوید که چیزی که کاملاً از قلم افتاده، حالت وجد و سرور بود.

این یک وحی است، یک اندیشه مکتوب که خدا از طریق ملاکی می‌دهد. و این چیزی است که خدا به اسرائیل می‌گوید. خداوند می‌گوید: من شما را دوست داشته‌ام، اما شما می‌گویید، چگونه ما را دوست داشته‌اید؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود، خداوند می‌گوید، با این حال من یعقوب را دوست دارم.

اما من از عیسو متنفر بودم، و کوه‌های او را ویرانه ساختم، و غیره و غیره. خب، این برای خواننده‌ی عادی کتاب مقدس بسیار گیج‌کننده است. آیا یعقوب را دوست داشته‌ام، آیا عیسو را دوست داشته‌ام، آیا از او متنفر بوده‌ام.

خب، یک بار دیگر، زمینه تفاوت ایجاد می‌کند. بنابراین کاری که ما می‌خواهیم به هر قیمتی انجام دهیم این است که از این پدیده اجتناب کنیم، جایی که معنای خودمان را به متن جهان باستان تحمیل می‌کنیم. یعقوب، آیا من دوست داشتم، و عیسو، آیا من نفرت داشتم، به معنای عشق و نفرت نیست.

احتمالاً منظور این است که خدا با یعقوب عهد بست، و این عهد را با عیسو نبست. در واقع، آنچه می‌دانیم این است که خدا با عیسو و فرزندانش عهد بست، اما عهد ابراهیمی را با او نبست. بنابراین، وقتی می‌گویید یعقوب را دوست داشتم، به این معنی است که خدا با یعقوب عهدی داشت.

وقتی نوشته شده که از عیسو متنفرم، یعنی احتمالاً من آن عهد را با عیسو نبسته‌ام. عهدی که من با ابراهیم بستم از طریق یعقوب منتقل می‌شود، نه از طریق عیسو. به عبارت دیگر، برای اینکه کلمات انگلیسی دقیق‌تری ارائه دهیم، باید در متن قانون، انتخاب کردن و نکردن، یا انتخاب کردن و رد کردن باشد.

این حتی در آموزه‌های عیسی نیز نقش دارد. وقتی عیسی به شاگردانش گفت، باید از مادر و پدرتان متنفر باشید و از من پیروی کنید. خب، طبیعتاً این یک متن نگران‌کننده است، زیرا اگر آن را به معنای واقعی کلمه بخوانید، عیسی فقط گفته است که باید از والدین خود متنفر باشید.

منظورش این نبود. منظور واقعیش این بود که نباید پدر و مادرت رو به من ترجیح بدی. خب، داریم به سمتی میریم که این نوار رو تموم کنیم.

اما وقتی عیسی می‌گوید که باید از مادر و پدر خود متنفر باشید، منظورش چیست؟ عیسی نمی‌تواند به ما بگوید که از والدین خود متنفر باشیم، زیرا این نقض دستوراتی مانند دوست داشتن دشمن است. بنابراین، او در اینجا چه می‌گوید؟ خب، به نظر من محتمل است که منظور عیسی این باشد که می‌گوید، بسیار خوب در یک فرهنگ مردسالار، ما این را می‌دانیم. در یک فرهنگ مردسالار، که فرهنگی است که ما هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید داشتیم، پدر، به معنای واقعی کلمه و از نظر قانونی، مالک فرزندان خود بود.

اگر او در شرایط سختی قرار می‌گرفت، می‌توانست آنها را به بردگی بفروشد. این حقیقت چنان قدرتمند بود، که وقتی دختری ازدواج می‌کرد، خواستگارش مجبور بود او را از پدرسالار بخرد. شما بهایی برای عروس، جهیزیه، می‌پرداختید.

نه مهریه، بلکه شیریه. بنابراین آنچه عیسی در عمل می‌گوید این است که یک پیرو مسیح باید تا حدی مدل مردسالاری را رد کند. در یک فرهنگ کشاورزی، ما چیزی شبیه به این را ترسیم خواهیم کرد.

مخفف پدرسالار است. در یک جامعه کشاورزی، فرض کنید پدرسالار پنج فرزند P. است P. خب، این داشت. در یک فرهنگ مردسالار، قرار بود پنج فرزند خانه‌های خود را در اطراف پدرسالار بسازند.

زمین همیشه در محدوده‌ی خانواده باقی می‌ماند. بنابراین، در یک فرهنگ مردسالار، پنج فرزند پدرسالار همگی از نظر فیزیکی در نزدیکی او باقی می‌ماندند. ببینید، این در جایی که مسیح موعود مطرح است، کارساز نخواهد بود، زیرا در مورد مسیح، چیزی که او به آنها می‌گوید این است که بیایید و از من پیروی کنید.

خب، شما نمی‌توانید همزمان از پاتریارخ و عیسی پیروی کنید. عیسی گفت که باید پدر و مادرتان را ترک کنید و از من پیروی کنید. بنابراین، او از زبان عهد معمول استفاده کرد تا بگوید که باید از مادر و پدرتان متنفر باشید، به این معنی که باید ادعاهای پاتریارخ را که آنها بر شما دارند، رد کنید و پاتریارخ را ترک کنید. و از من پیروی کنید.

صلیبت را بردار و دنبال بیا. چیزهای قابل توجه زیادی در مورد عهد و پیمان یاد می‌گیریم، در مورد کلماتی که در انگلیسی معانی کاملاً متفاوتی دارند، به دلیل آنچه از اسناد قانونی در مواردی مانند بایگانی‌های ماری، آموخته‌ایم. بنابراین، لوح‌های ماری در روشن شدن معنای کلماتی که در زمینه‌های حقوقی کاربرد دارند، بسیار مفید بوده‌اند.

و بنابراین، چیزی که می‌خواهم از مخاطبانم بخواهم این است که آنچه را که اینجا به شما گفتم به خاطر داشته باشند. نکته قابل توجه در مورد نفرت از پدر و مادر این است که این به معنای نفرت نیست. این یک امر قطعی است.

معنایش این است که شما نمی‌توانید شیوه‌ی قانونی دنیای مردسالار را در مسیر مسیح قرار دهید. مسیح پیام اصلی خود را به مردم این دارد که «بیایید از من پیروی کنید.» و وقتی مسیح از دنیا می‌رود، به شاگردانش می‌گوید که به سراسر جهان بروند.

خب، اگر از مدل پدرسالاری پیروی کنید، رفتن به تمام دنیا امکان‌پذیر نیست و به معنای واقعی کلمه باید خانه‌تان در فاصله پیاپی از پدر باشد. خب، همه اینها اکنون به دلیل زبان عهد و پیمانی که اکنون داریم نه تنها در ماری، بلکه در بسیاری از مکان‌های دیگر، و همچنین بسیاری از لوح‌های دیگر، از نظر عملکردی روشن می‌شود. بنابراین، بایگانی‌های ماری در توضیح اینکه چگونه ریشه‌شناسی ناکافی است، بسیار مفید هستند.

زمینه جایی است که کلمات معنی و ظرافت خود را پیدا می‌کنند. اگر تا به حال در جمع ما این را یاد نگرفته‌اید، به شما می‌گویم که در ازدواج، معنای کلمات به دلیل زمینه شریک زندگی شما هویت خود را پیدا می‌کند. بنابراین، فکر می‌کنم قرص‌های ماری بسیار مفید بوده‌اند و امیدوارم بتوانید از حقیقت برخی از این چیزهایی که با شما به اشتراک گذاشته‌ام لذت ببرید.

بنابراین، ما قصد داریم از انوما الیش صرف نظر کنیم. به آن سفر پیدایش بابلی می‌گویند زیرا ریشه‌های این سند به دوره بابلی قدیم برمی‌گردد، اما سندی است درباره روایت خلقت از بین‌النهرین، و بنابراین در اینجا می‌توانید ترتیبی را که ظاهراً روایت خلقت در آن رخ داده است، ببینید، و زمانی 30 سال پیش بود که مردم پیشنهاد می‌کردند شباهت‌هایی بین روایت خلقت بابلی و کتاب مقدس وجود دارد و بسیاری از این شباهت‌ها اکنون کاهش یافته است. بنابراین، من فقط قصد دارم اطلاعات مربوط به انوما الیش، که یکی از روایت‌های خلقت بین‌النهرین است، را کنار بگذارم و در عوض توجه خود را به روایت سیل بابلی معطوف کنم.

همانطور که خواهید دید، شباهت‌هایی بین روایت سیل بابلی و کتاب مقدس وجود دارد و ما باید توضیحی برای این شباهت‌ها و همچنین تفاوت‌ها ارائه دهیم. حال، اول از همه، بیایید فقط نکته را بیان کنیم: داستان سیل بابلی یا حماسه گیلگمش مجموعه‌ای از روایت‌های سیل را نشان می‌دهد که شباهت‌هایی دارند. اما تفاوت‌های خاص خود را نیز دارند. در واقع چهار داستان اصلی سیل از بین‌النهرین وجود دارد.

هم در کتاب مقدس و هم در بین‌النهرین، روایت‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد هم بابلی‌ها و هم در کتاب مقدس معتقد بودند که سیلی رخ داده که تمدن بشری را نابود کرده است. همانطور که می‌دانید، در کتاب مقدس، فقط یک روایت از سیل وجود دارد. اما در بین‌النهرین، چهار روایت مختلف وجود دارد.

یک کپی بسیار ناقص از نسخه سومری مربوط به اوایل هزاره دوم وجود دارد که به زبان سومری نوشته شده است. این لوح آنقدر کوچک است که می‌توانید آن را در دست بگیرید. و شرح یک سیل را به زبان سومری شرح می‌دهد.

یک نسخه بابلی قدیمی با نام آترا-هاسیس وجود دارد. این روایت نه تنها در بین‌النهرین، بلکه در اوگاریت نیز یافت شده است. این یک حماسه جامع است که آفرینش سیل، روایت آترا-هاسیس، را پوشش می‌دهد.

نسخه نئوآشوری، که حماسه گیلگمش نامیده می‌شود، به اوایل هزاره دوم برمی‌گردد. با این حال، تنها لوح شماره ۱۱ از حماسه معروف گیلگمش به سیل اشاره می‌کند. حماسه گیلگمش روایتی طولانی - یکی از طولانی‌ترین روایت‌های دوران باستان - است که واقعاً درباره آفرینش و در درجه اول درباره قهرمان آن روایت، گیلگمش، است.

بنابراین، در حالی که ما در مورد حماسه گیلگمش صحبت می‌کنیم، تنها یکی از لوح‌های آن به سیل مربوط می‌شود. و می‌توانیم بعداً در مورد آن صحبت کنیم. روایت چهارم سندی بسیار متاخر است که توسط یک کاهن بابلی به نام بروسوس در قرن سوم قبل از میلاد نوشته شده است.

و البته، در مورد این سیل بزرگ نیز صحبت می‌کند، اما آن را دقیقاً مانند سه روایت دیگر روایت نمی‌کند. بنابراین، بیاید چند دقیقه‌ای وقت بگذاریم، در مورد حماسه صحبت کنیم و سپس می‌توانیم به سمت نتیجه‌گیری حرکت کنیم. چگونه شباهت‌ها و تفاوت‌های بین روایت کتاب مقدس از سیل و حماسه را توضیح می‌دهیم؟ حماسه گیلگمش در واقع حماسه‌ای با ابعاد حماسی است.

این داستان در مورد قهرمانی به نام گیلگمش صحبت می‌کند، و در واقع در مورد دل‌آوری‌های اوست. او ستاره داستان است. اگر به تیتراژ پایانی فیلم گیلگمش نگاه کنیم، ستاره داستان گیلگمش خواهد بود، نه خدایان.

و در این روایت، گیلگمش به کسی تبدیل می‌شود که نیمی خدا و نیمی انسان است. و در روایات، گیلگمش بی‌نظیر است. او قدرتمند است.

او موفق است. و بنابراین، گیلگمش آنقدر موفق است که خدایان تصمیم می‌گیرند او را به خاک سیاه بنشانند. بنابراین، در حماسه، آنها برای او دشمنی می‌آفرینند، و نام او انکیدو است.

و انکیدو باید خاص باشد چون گیلگمش خاص است. خب، انکیدو موجودی است که نیمی انسان و نیمی گاو نر است. خب، دوستان، باید به ما یادآوری شود که ما یک جامعه کشاورزی نیستیم، و احتمالاً اکثریت قریب به اتفاق شما که این نوار را تماشا می‌کنید، هرگز در کنار یک گاو نر قدرتمند نبوده‌اید.

آنها واقعاً بزرگ هستند و می‌توانند شما را بکشند. خب، در دوران باستان، گاو نر نماد قدرت نهایی بود. در اساطیر، هیچ کس قدرتمندتر از بعل نیست، که این گاو نر جنسی، شخصیتی بزرگ است.

و بنابراین، انکیدو نیمی گاو و نیمی انسان بود. و بنابراین آنها او را به عنوان یک دشمن خلق کردند. و فدراسیون جهانی کشتی است، WWF، بنابراین، وقتی او و گیلگمش برای اولین بار با هم آشنا می‌شوند، این برخلاف هر چیزی که جهان دیده است.

یک لوح کامل این مسابقه کشتی غول‌پیکر بین گیلگمش و انکیدو را شرح می‌دهد. خب، در پایان مسابقات این دو با هم رابطه‌ی برادرانه‌ای دارند. معلوم می‌شود که اگرچه انکیدو برای دشمنی با گیلگمش آفریده شده بود، اما آنها دوستان خوبی از آب درآمدند.

البته، این دلیل خلقت او نبود. بنابراین، خدایان به او قدرت نهایی را بخشیدند و انکیدو را کشتند.

خب، این تأثیر به سزایی بر گیلگمش دارد، زیرا گیلگمش هرگز شخصاً مرگ را تجربه نکرده است. تا جایی که می‌توانیم در اساطیر بگویم، شاید گیلگمش هرگز نمی‌مرد. بنابراین، وقتی دوستش انکیدو را به دلیل مرگ از دست می‌دهد، گیلگمش ویران می‌شود.

و در همان زمان، داستان مردی را می‌شنود که هرگز نخواهد مرد، مردی که راز زندگی ابدی را می‌داند، و نام او اوتنایشیم است. اوتنایشیم به معنای واقعی کلمه روز زندگی است. و اوتنایشیم معادل نوح است.

او از سیل بزرگ عبور کرده و از آن جان سالم به در برده و راز زندگی جاودان را آموخته است. بنابراین، مرا ببخشید که این همه وقت صرف کردم تا حماسه را برای شما شرح دهم، اما من آن را شرح می‌دهم تا به درک شباهت‌های به اصطلاح کمک کنم، زیرا مطمئناً شباهت‌هایی وجود دارد، اما تفاوت‌هایی نیز در این دو روایت وجود دارد. بنابراین اوتنایشیم از سیل جان سالم به در برده است زیرا توسط خدایان، توسط یکی از خدایان، مطلع شده بود که آنها قصد نابودی زمین را دارند.

معلوم شد که در بشریت سر و صدای زیادی وجود دارد. و همانطور که آنها توصیف می‌کنند، خدایان نمی‌توانند بخوابند زیرا انسان‌ها سر و صدای زیادی ایجاد می‌کنند. خب، برای من مثل زندگی خوابگاهی است.

بنابراین، آنها تصمیم می‌گیرند که به همین دلیل زمین را نابود کنند. حال، برخی از محققان بسیار محترم استدلال می‌کنند که این در واقع فقط استعاره‌ای برای این واقعیت است که تعداد انسان‌ها بسیار زیاد است. بنابراین، خدایان یا به این دلیل بیدار نگه داشته می‌شوند که انسان‌ها بسیار پر سر و صدا هستند یا به این دلیل که تعداد انسان‌ها بسیار زیاد است و آنها زمین را خالی از سکنه خواهند کرد.

بنابراین، آنها ایده نابودی زمین توسط یک سیل عظیم را در ذهن خود می‌پروراند. بنابراین اوتنایشیم از سیل باخبر می‌شود و یک قایق می‌سازد، یا همانطور که دوست من دکتر فینک قبلاً به کشتی می‌گفت. او یک نیروی دریایی بود و برایش توهین بود که به یک کشتی اقیانوس‌پیما به عنوان قایق اشاره کند.

شما از آن به عنوان یک کشتی یاد کردید. بنابراین اوتنایشیم کشتی‌ای می‌سازد که او و خانواده‌اش با آن زنده می‌مانند و از سیل جان سالم به در می‌برند. و بنابراین، گیلگمش قرار است اوتنایشیم را پیدا کند و از او بپرسد، راز زندگی جاودان چیست؟ چگونه یاد گرفته‌ای که از مرگ دوری کنی؟ بنابراین، او متوجه می‌شود که کجاست، و اوتنایشیم جایی در خلیج فارس است.

و بنابراین گیلگمش با کشتی کوچکش به سمت اوتنایشیم پارو می‌زند، و من با تو خوش می‌گذرانم، او به او می‌گوید، ای اوتنایشیم، چون این زبان واقعاً جدی است، ای اوتنایشیم، راز زندگی ابدی چیست؟ و اوتنایشیم به او می‌گوید، خب، تو باید از درخت زندگی بخوری، که در کف اقیانوس زندگی می‌کند. باستانی‌ان عاشق گفتن افسانه‌ها هستند، و آنها بسیار خلاق هستند. آنها همیشه خیلی باورپذیر نیستند.

چطور ممکن است که درختی در کف اقیانوس رشد کند؟ خب، بدیهی است که خیلی منطقی به نظر نمی‌رسد. با این حال، در اسطوره، گیلگمش سپس پارو زنان به سمت این اقیانوس، خلیج فارس، جایی که ما خلیج فارس می‌نامیم، می‌رود و در آنجا می‌داند درخت زندگی کجاست. و بنابراین، او به کف اقیانوس شنا می‌کند و شاخه‌ای از درخت را می‌چیند.

او شاخه را با خود به قایقش برمی‌گرداند، اما آنقدر خسته است که در حالی که این تکه درخت را با خود دارد، از شدت خستگی به خواب عمیقی فرو می‌رود. و در حالی که او خواب است، آه، هیولای دریایی به نام تانیم سر وحشتناک و زشت خود را بالای نهنگ قایق بلند می‌کند، و تانیم، نام هیولا، شاخه را می‌خورد، و هیولای دریایی برای همیشه زنده می‌ماند، و گیلگمش محکوم به رفتن به راه همه انسان‌ها می‌شود. حالا

می‌دانم که بخش‌هایی از داستان غیرقابل نفوذ هستند، مثلاً، اگر درخت در پایین رشد کند، تانیم، که در اقیانوس زندگی می‌کند، می‌تواند هر زمان به آنجا برود و آن را بخورد.

چیزهای زیادی در مورد این داستان وجود دارد که دقیقاً بی‌عیب و نقص نیستند، اما داستان همین است، خب، این داستان چه ارتباطی با کتاب مقدس دارد؟ خب، من در یادداشت‌هایی که در اختیارتان قرار داده‌ام شباهت‌ها را برای شما فهرست کرده‌ام و به نظر من غیرقابل انکار هستند. یک تصمیم الهی برای نابودی بشریت توسط یک سیل وجود دارد.

فقط یک مرد برای زندگی انتخاب شده است. سیل بزرگی رخ می‌دهد که جهان را ویران می‌کند. وقتی سیل فروکش می‌کند، قایق بر روی کوهی به گل می‌نشیند.

پرنده‌ها فرستاده می‌شوند تا ببینند آیا سیل فروکش کرده است یا خیر، و بشر در آغاز جدید خود به موفقیت دست می‌یابد. من مایلم بپذیرم که اینها شباهت‌های بسیار چشمگیری دارند، اما تفاوت‌های بسیار جدی نیز وجود دارد. علت سیل.

در کتاب مقدس، شما به خوبی می‌دانید که سیل ناشی از گناه انسان بوده است. بین خدا و تدبیر خدایان تضاد وجود دارد. به عنوان مثال، خدایان برای پنهان کردن اعمال خود از بشر، نقشه می‌کشند، در حالی که نوح عمر خود را صرف هشدار دادن به بشر می‌کند.

خب، این یک تفاوت کاملاً جدی است. در یک روایت، خدایان پنهان کاری می‌کنند و در روایت دیگر، خدا به آنها هشدار می‌دهد. اوتناپیشتم تنها با حيله یکی از خدایان علیه همکارانش نجات می‌یابد.

خب، این کاملاً متفاوت است. اندازه و نوع این کشتی واقعاً خنده‌دار است. ما در واقع توانسته‌ایم... من باید خیلی سریع اینجا صحبت‌هایم را تمام کنم، اما ما در واقع توانسته‌ایم ابعاد کشتی نوح را همانطور که در کتاب مقدس شرح داده شده است، در نظر بگیریم و در واقع یک کشتی است.

و اگر می‌خواهید ببینید چه شکلی بوده، این یک بازسازی بسیار خوب از آن است. اکنون در جنوب سینسیناتی در کنتاکی بازسازی شده است و می‌توانید بروید کشتی را ببینید. بسیار باورپذیر است.

اگر ابعاد اوتناپیشتم را محاسبه کرده باشید، این شکلی می‌شود. دوستان، این که شناور نمی‌شود. کاملاً واضح است که افسانه‌پردازان این داستان مطلقاً هیچ چیزی در مورد کشتی‌ها نمی‌دانستند.

یه جورایی مثل یه آسمان‌خراش مستطیلی می‌مونه، و شناور نمی‌شه. این یه تفاوت خیلی جدیه، نه؟ حتی جزئیات پرنده‌ها، که... خب، تعداد افراد و غیره ذخیره شده فرق می‌کنه. جزئیات فرستادن پرنده‌ها فرق می‌کنه.

برای مثال، حتی در آترا-هاسیس به آن اشاره نشده است. وقایع مربوط به عزیمت به قایق متفاوت است. تجدید حیات بشر به طور متفاوتی انجام می‌شود.

در روایت کتاب مقدس، خدا قول می‌دهد که دیگر هرگز این کار را نخواهد کرد. این نکته‌ی مهمی در کتاب مقدس است. این مهر وجود دارد که نشان می‌دهد او دیگر هرگز این کار را نخواهد کرد، رنگین کمان، هرگز.

خب، خدایان در حماسه گیلگمش چنین قولی نمی‌دهند. بنابراین، نکته اینجاست که ما آماده می‌شویم تا این حساب را ببندیم. و من شما را سر کار می‌گذارم، چون قرار است برای ویدیوی بعدی مان یک بحث فرعی داشته باشیم.

و داستان به این شکل پیش می‌رود. شباهت‌ها غیرقابل انکار هستند، اما تفاوت‌ها قابل توجه. بنابراین، باید توضیحی برای چرایی وجود شباهت‌ها و تفاوت‌های چشمگیر ارائه دهیم.

بنابراین، در ویدیوی بعدی مان، دقیقاً همین کار را خواهیم کرد، این است که سه توضیح ممکن برای شباهت‌ها و تفاوت‌ها به شما ارائه دهیم. این را برای دفعه بعد نگه می‌داریم، چون تقریباً وقت این ویدیو تمام شده است. سه توضیح برای اینکه چگونه می‌توانیم شباهت‌ها یا تفاوت‌ها را توضیح دهیم، یا توضیحی که هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را پوشش دهد.

امیدوارم از آن لذت ببرید. این یک مفهوم نسبتاً مهم است که در ویدیوی بعدی به آن می‌پردازیم. بنابراین، از توجه شما متشکریم و شما را در ویدیوی بعدی خواهیم دید.

من دکتر دان فاولر هستم و در حال تدریس در مورد پیشینه‌های عهد عتیق. این جلسه دهم، ادبیات دوره بابل است.